## جلسه 106-661

**دو‌شنبه - 27/01/1403**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در آیه نفر بود که تفاسیر مختلفی برای آن ذکر شده بود که عرض کردیم.

آقای شبیری زنجانی در کتاب خارج اصول جلد 1 صفحه 122 فرمودند ما اگر ابتدائا به آیه نگاه کنیم این‌طور می‌‌فهمیم که بحث از دو نفر است: یکی نفر الی الجهاد یکی نفر الی التفقه فی الدین، صدر آیه می‌‌فرماید همه مردم که نفر الی الجهاد نمی‌کنند پس چرا برخی از این کسانی که نفر الی الجهاد می‌‌کنند نفر الی المدینة نمی‌کنند برای تفقه در دین، بعد که مجاهدین برگشتند آن‌ها را انذار کنند به آنچه که تفقه در دین کردند. اذا رجعوا الیهم طبعا طبق این تفسیر می‌‌شود اذا رجعوا النافرون الی الجهاد الی النافرین الی التفقه فی الدین. بعد ایشان فرمودند چرا مشهور این‌جور معنا نکردند؟ جهتش این است که مشهور حساب کردند که که دو نفر متعارف نبود در آن زمان چون نفر مختص بود به اهل مدینه و حواشی آن، ‌نفر الی الجهاد می‌‌کردند، ما کان لاهل المدینة و من حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله، پس بحث اهل مدینه و حواشی مدینه است، این‌ها که همه نفر الی الجهاد نمی‌کنند، فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة الی الجهاد، چون یک نفر می‌‌شود، اهل مدینه و حوالی مدینه همه که نفر الی الجهاد نمی‌کنند بعضی هایشان نفر الی الجهاد بکنند، لیتفقهوا فی الدین یعنی لیتفقه غیر النافرین، ‌حالا آن‌هایی که در مدینه و حوالی مدینه می‌‌مانند از این فرصت ماندن در کنار پیامبر استفاده کنند تفقه در دین پیدا کنند، و لینذروا قومهم النافرین الی الجهاد قوم‌شان را که نفر الی الجهاد کردند پس از بازگشت از جهاد انذار بکنند به آنچه که از پیامبر آموخته‌اند. در واقع ایشان یک فهم اولی از آیه ادعا می‌‌کنند طبق این فهم اولی ما دو تا نفر داریم یکی نفر الی الجهاد که ما کان المؤمنون لینفروا کافة الی الجهاد، دوم نفر الی المدینة لطلب العلم فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة این‌هایی که در شهرهای مختلف هستند و همه‌شان‌ که نفر الی الجهاد نمی‌کنند جمع کثیری از این‌ها می‌‌مانند در شهرها چرا این‌هایی که می‌‌مانند جمعی‌شان نمی‌آیند مدینه تا تفقه در دین پیدا کنند، ‌این فهم اولی که ایشان ادعا می‌‌کند از این آیه بعد به قرینه این‌که اسلام گسترش پیدا نکرده بوده در شهرهای دوردست در آن زمان می‌‌گویند نفر مربوط می‌‌شود به اهل مدینه و حوالی مدینه آن‌ها نفر الی الجهاد که عموما نمی‌کردند برخی نفر می‌‌کنند می‌‌مانند بقیه که متخلف هستند و نافر نیستند آن‌ها نزد پیامبر تفقه در دین می‌‌کنند.

به نظر ما هر دو برداشت چه برداشت از آیه به لحاظ فهم اولی چه برداشت از آیه به لحاظ این‌که نفر در آن زمان بخاطر عدم گسترش اسلام مختص بود به مدینه و حوالی مدینه عرفی نیست. اما آن فهم اولی که ایشان ادعا می‌‌کند اصلا دو تا نفر ما مطرح می‌‌کنیم با دو تا غرض، ما کان المؤمنون لینفروا کافة‌ای الی الجهاد فلولا نفر من کل فرقة غیر نافرة این عرفی نیست، چرا از آن گروهی که نفر الی الجهاد نمی‌کنند یک عده‌ای نمی‌آیند نفر الی المدینة بکنند للتفقه فی الدین، فلولا نفر من غیر النافرین الی الجهاد طائفة للتفقه فی الدین انصافا این خلاف ظاهر است. ظاهر آیه این است که غرض از نفر یک چیز است، همه که برای یک چیز نفر نمی‌کنند چرا بعضی برای یک چیز نفر نمی‌کنند، حالا آن یک چیز ظاهرش تفقه در دین است یا برخی گفتند آن یک چیز جهاد است اما این‌که بگوییم دو تا غرض تصور کنیم برای نفی ما کان المؤمنون لینفروا کافة‌الی الجهاد فلولا نفر از آن کسانی که نفر الی الجهاد نمی‌کنند طائفه‌ای برای تفقه در دین در مدینه نزد پیامبر این خلاف ظاهر است.

و آنی هم که ایشان با توجه به این‌که اسلام گسترش پیدا نکرده بود و مختص بود به مدینه و حوالی مدینه و نفر مختص به این‌ها بود برداشت کردند طبعا یک گروهی نفر الی الجهاد می‌‌کنند بقیه می‌‌مانند دیگر آن‌ها نافر نیستند آن‌ها متخلف هستند، ؟هایی که متخلف و نافر الی الجهاد نیستند همآنجا که هستند نزد پیامبر هستند تفقه در دین بکنند یعنی فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة الی الجهاد طبق فرمایش اخیر ایشان این‌طور می‌‌شود، لیتفقهوا فی الدین یعنی لیتفقه بقیه که نفر نکردند الی الجهاد در دین، ‌بعد که مجاهدین برگشتند به مدینه خسته و کوفته از جهاد با دشمن خدا حالا این‌ها چهار کلمه یاد گرفتند در مدینه می‌‌گویند بیایید درست ما تا عالم بشوید فقیه بشوید، انصافا این‌جور معنا کردن برای آیه خلاف ظاهر است.

بحث راجع به این بود که مفاد آیه نفر اگر این باشد که واجب است نفر طائفه‌ای برای تفقه در دین، نفر کنند به مدینه برای تفقه در دین تا بعد از بازگشت به قوم‌شان انذار کنند قوم‌شان را شاید قوم‌شان متحذر بشوند، گفته شد اطلاق این آیه اقتضا می‌‌کند وجوب تحذر قوم را عقیب انذار منذرین و لو علم به صدق منذرین پیدا نکنند و این مبنای حجیت خبر ثقه خواهد بود. امام اشکال کردند فرمودند حذر ظهور در حذر عملی ندارد، حذر یعنی ترس، یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم، یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم یعنی حذر عملی؟ خب اگر حذر عملی می‌‌کردند که منافق نمی‌شدند، یعنی می‌‌ترسند، می‌‌ترسند منافقین یک آیه‌ای نازل بشود این‌ها را رسوا کند چون الخائن خائف. پس حذر ظهور در حذر عملی ندارد، ‌قرآن می‌‌گوید بروند انذار کنند متفقهین قوم‌شان بلکه این‌ها دچار ترس بشوند نفرمود حذر عملی بکنند یعنی قبول عملی بکنند انذار منذرین را. خود ایجاد ترس و خشیت در قلوب منذرین مطلوب اولین گام است به سمت هدایت.

ما عرض کردیم انصافا اطلاق یحذر اقتضا می‌‌کند حذر عملی را، تحذر من شرب الدخان ظاهرش این است که یعنی عملا تحذر کن و الا طرف بعد از این هم سیگار می‌‌کشد ولی دستش می‌‌لرزد موقع سیگار کشیدن می‌‌گوید از وقتی به من گفتی بترس از سیگار کشیدن ما سیگار می‌‌کشیم با ترس، عرفی است این؟ ظاهر تحذر من شرب الدخان یعنی تحذر عملی، ‌یحذر الآخرة‌ و یرجون رحمة ربی درست است به معنای ترس از آخرت است ولی ترسی که منجر به حذر عملی بشود، یحذر الآخرة حذر می‌‌کند از آخرت در عمل گناه نمی‌کند، اینجا هم لعلهم یحذرون یعنی در عمل ترتیب اثر بدهند تحذر عملی کنند.

بله اشکال این است که تحذر یعنی احتیاط احتیاط عقیب انذار منذرین که مساوق با حجیت خبر ثقه نیست، مساوق با این است که لازم بشود احتیاط عقیب انذار منذرین این اشکال دیگری است ما این اشکال را قبول داریم و مطرح کردیم.

محقق عراقی اشکال دیگری کرده به این آیه فرموده طائفه اقلش سه نفر است آیه می‌‌گوید از هر قومی یک طائفه‌ای یک مجموعه‌ای بروند حوزه فقیه بشوند، این طائفه برگردند انذار کنند قوم‌شان را و قوم‌شان عمل کنند به این انذار، ‌این ظهور ندارد در انحلال، این طائفه بیایند انذار کنند، طائفه اقلش سه نفر است، خب سه نفر بیایند انذار کنند آدم وثوق پیدا می‌‌کند علم پیدا می‌‌کند هر سه که خلاف واقع نمی‌گویند، این‌که برخی می‌‌گویند ظاهر این خطاب انحلالیت است مثل این‌که بگویند لینذر کل طائفة آباءهم، گفته می‌‌شود فرق می‌‌کند، لینذر کل طائفة آباءهم هر فرد یک پدر دارد مثل اغسلوا وجوهکم یعنی یغسل کل شخص وجهه اما اگر بگویند لینذر کل طائفة قومهم این طائفه یعنی این مجموعه سه نفر قوم خودشان را بروند انذار کنند چه ظهوری دارد در انحلال؟

به نظر ما جوابی که داده می‌‌شود از این اشکال محقق عراقی این است که چون متعارف در تخویف و انذار این نیست که گروهی یک مطلب را تبلیغ کنند بالاخره این سه نفر هرکدام ممکن است یک مطلبی را بگویند، سرود گروهی که نمی‌کنند، تبلیغ گروهی که گفتند یعنی سه تا طلبه می‌‌روند یک شهری هر کدام می‌‌روند در یک منطقه‌ای و هر کدام یک مطلب مستقلی را می‌‌گویند متعارف این است و این تعارف منشأ ظهور در انحلالیت می‌‌شود. بله اگر مورد انذار واحد بود لینذروا قومهم بولایة امیر المؤمنین قبول می‌‌کردیم که ظهور در انحلالیت ندارد این مجموعه که حداقل سه نفر هستند برگردند به قوم‌شان انذار کنند قوم‌شان را به ولایت امیرالمؤمنین این ظهور ندارد در انحلالیت چون موضوع واحد است و مورد صحیحه یعقوب بن شعیب هم چون معرفة‌الامام است در آن مورد ما قبول داریم طائفه‌ای بروند امام بعدی را بشناسند برگردند به قوم‌شان امام بعدی را معرفی کنند بله ظهور در انحلالیت ندارد، این طائفه مجموعا باید بیایند بگویند رفتیم و امام بعد از امام صادق علیه السلام امام کاظم علیه السلام بود، شواهدش هم این است، آنجا درست است و این مورد در آن قبول قول این افراد تعبدا مطرح نیست معرفت امام بالوجدان باید باشد اما مورد که مقید اطلاق آیه نیست، در این مورد معرفة الامام ظهور در انحلالیت ندارد که روایت هم می‌‌گوید طائفه‌ای بروند امام را بشناسند شواهدی را پیدا کنند بر امام بعد بیایند به قوم‌شان آن را مطرح کنند این ظهور در انحلالیت ندارد اما چون آیه که مختص نیست به تبلیغ یک شیء واحد، ‌لیتفقهوا فی الدین دین مجموعه‌ای است از اصول دین و فروع دین، ‌خیلی گسترده است این تعارف خارجی منشأ می‌‌شود که ظهور در انحلالیت پیدا کند.

[سؤال: ... جواب:] مثل این‌که بگویند چرا از هر قومی طائفه‌ای نمی‌روند پزشک بشوند و برگردند قوم‌شان را علاج کنند خب علاج مریض انحلالی است سه تا پزشک که نمی‌آیند سراغ تک‌تک مریض‌ها این تعارف خارجی منشأ می‌‌شود ظهور در انحلالیت پیدا کند. ... حالا جایی که اختلاف بشود تعارضا تساقطا او بحث دیگری است.

مرحوم شیخ انصاری آخرین ضربه‌ای که به این آیه نفر زده این است که فرموده ممکن است بگوییم این آیه نفر ربطی به حجیت خبر ثقه ندارد، چرا؟ برای این‌که تفقه در دین ‌شأن راوی نیست راوی نقل حدیث می‌‌کند، رب حامل فقه لیس بفقیه و یا نقل مضمون یک حدیث می‌‌کند بدون این‌که تصدیق هم بکند به مضمون آن می‌‌گوید من از امام این مطلب را شنیدم حالا تقیتا امام فرموده یا مصلحتا فرموده، من نمی‌دانم، من از امام این حدیث را شنیدم، این‌که نمی‌شود لیتفقهوا فی الدین، و این‌که نمی‌شود لینذروا قوهم اصلا راوی انذار نمی‌دهد از قدیم هم گفتند النقّال کالبقال!! او که اصلا کاری ندارد می‌‌گوید به من ربطی ندارد انذار بکنم انذار نکنم، ما این مطلبی را که شنیدیم برای شما نقل می‌‌کنیم خودتان می‌‌دانید. پس تفقه در دین انذار این ها‌ شأن فقیه است و آیه اگر دلیل باشد بر حجیت چیزی دلیل می‌‌شود بر حجیت فتوای فقیه.

مرحوم آقای خوئی در بحث حجیت خبر ثقه استدلال کرد به این آیه نفر بر حجیت خبر ثقه و گفت دلالتش بر حجیت خبر ثقه اظهر است از دلالت آیه نبأ، رفت به بحث اجتهاد و تقلید، در بحث اجتهاد و تقلید فرمود این آیه نفر ربطی به حجیت خبر ثقه ندارد، این مربوط می‌‌شود به حجیت فتوای فقیه، موسوعه جلد 1 صفحه 75، محصل فرمایش ایشان در بحث اجتهاد و تقلید این است که فرمودند آیه دلالت می‌‌کند که انذار فقیه حجت است، ‌فقیه کسی است که اخبار را بررسی می‌‌کند بین متعارض‌ها جمع می‌‌کند، عمومات را تخصیص می‌‌زند، ‌مطلقات را تقیید می‌‌زند، این می‌‌شود تفقه فی الدین و انذر قومه، اما راوی فقیه در دین لازم نیست باشد، انذار اصلا نمی‌دهد، نقل حدیث می‌‌کند، کاری ندارد به مضمون آن، او خارج از مورد آیه است.

مرحوم آقای خوئی در این بحث حجیت خبر ثقه ملتفت به این اشکال بوده و می‌‌خواسته جواب بدهد از این اشکال، ‌خلاصه جوابی که داده از این اشکال این بوده که شما چرا تفقه در دین را سخت می‌‌کنید؟ تفقه در دین در زمان صدر اسلام به معنای اجتهاد نبوده، ‌به معنای شناخت دین بود، کسی احادیثی را از پیامبر و ائمه می‌‌شنود که فهم آن احادیث نیاز به استنباط و اجتهاد و اعمال حدس ندارد، این می‌‌شود فقیه در دین، اصلا معنای تفقه یعنی تحصیل فقه، فقه یعنی فهم، اصلا شما بگویید فقه فهم عمیق است که برخی معنا کردند مثل مفردات ظاهرش این است که فقه فهم عمیق دین است، مگر نمی‌تواند غیر مجتهد فهم عمیق از دین داشته باشد؟ اصول دین را خوب یاد گرفته است، احکام دین را عن تقلید خوب می‌‌فهمد، دیدید پیرمردهایی که می‌‌روید تبلیغ چنان به صلابه می‌‌کشند این مبلغین را، ‌مسایلی را می‌‌پرسند که خیلی از این مبلغین شاید آن مقدار آشنا نباشند، واقعا از روی تقلید مسایل را خوب یاد گرفتند، آن فقیه در دین در معنای عرفی آن است، ‌بله اصطلاح فقیه الان یعنی مجتهد اما در استعمالات کتاب و سنت که فقیه به این معنا نیست، اصلا می‌‌گوید ما نفقه کثیرا مما تقول، یعنی ما نفقه کثیرا مما تقول.

صحیحه حلبی یک روایتی نقل می‌‌کند خیلی جالب راجع به خودش هم هست، خدمت امام عرض می‌‌کند که یابن رسول الله انی لما قضیت نسکی للعمرة، ظاهرا عمره تمتع بوده، طواف و سعی کردم، اتیت اهلی و لم اقصر، هنوز تقصیر نکرده شهوت بر من غلبه کرد و رفتم سراغ همسرم و با او نزدیکی کردم، قال علیک بدنة‌، توی حلبی که نمی‌شود جاهل باشی عالم بودی، فاسق هم شدی، حلبی با آن جلالت قدرش شد فاسق، ‌باید کفاره بدنه بدهی، علیک بدنة، قلت، ‌حلبی گفت یابن رسول الله یک داستانی اینجا پیش آمده نقل کنم، لما اردت ذلک منها و لم تکن قصرت امتنعت فلما غلبتها قرضت بعض شعرها باسنانها، ‌وقتی رفتم نزدیک همسرم او امتناع کرد چون او هم تقصیر نکرده بود وقتی غالب شدم بر او مویش را به دندانش گذاشت و مقداری از مویش را کند، فقال رحمها الله کانت افقه منک، زنت از خودت افقه است، علیک بدنة و لیس علیها شیء. وسائل جلد 13 صفحه 508. زن حلبی شد افقه از حلبی یعنی مجتهدتر؟‌ نه، یعنی آشناتر با مسایل، می‌‌داند تقصیر لازم نیست حتما با قیچی باشد می‌‌تواند با کندن مو با دندان باشد، می‌‌شود افقه.

پس الان شما یک مسأله‌گو را ببینید مجتهد نیست، دلیل هیچ مسأله‌ای را بلد نیست ولی کار کرده روی این مسایل، فقیه در مسایل شرعی است، مجتهد لازم نیست باشد، از نظر کتاب و سنت فقیه است، لیتفقهوا فی الدین پس می‌‌گیرد راوی‌ای را که مجتهد نیست ولی می‌‌فهمد مضمون احادیث را و بر اساس آن احادیث می‌‌آید تبلیغ دین می‌‌کند و انذار می‌‌کند مردم را، ‌شامل او هم می‌‌شود. پس چرا آیه شامل خبر ثقه نشود و لو مجتهد نیست؟

انصافا این فرمایش فرمایش خوبی است. یک عبارتی دارد آقای خوئی در آن عبارت مسامحه است فرموده اجتهاد در آن زمان بسیط بوده، ‌این را نباید ایشان می‌‌فرمود. اجتهاد بسیط بود یعنی اعمال رأی اظهار نظر آسان بود خب بالاخره آیه را از این‌که راجع به اظهار نظر فقیه است خارج نمی‌کند این‌جور نباید تعبیر می‌‌کردند باید تعبیر می‌‌کردند برخی از راوی‌ها همان اجتهاد بسیط را نداشتند اصلا نیاز نداشت فهم بعضی از احادیث به حتی اجتهاد بسیط، عرض کردم مثل این‌که مسایل را از روی رساله فارسی افراد خوب می‌‌خوانند قشنگ مسایل را برای مردم بیان می‌‌کنند در حالی که چه بسا اصلا تحصیلات نه قدیم دارد نه جدید، مکتب رفته است، اصلا نیاز به اجتهاد دارد نه بسیط نه غیر بسیط. تعبیر اجتهاد بسیط کردن مناسب نیست باید بگوییم اصلا تفقه در دین نیاز به اجتهاد ندارد. چه فرق می‌‌کند آن کسی که می‌‌آید نزد زراره احکام را از زراره می‌‌گیرد می‌‌شود مقلد زراره یا آن کسی که احکام را از امام می‌‌گیرد بدون اجتهاد، عامی است و بر اساس احکامی که از امام گرفته می‌‌رود به مردم می‌‌گوید امام فرمود دروغ نگویید، خلف وعده نکنید به مردم می‌‌گوید، ‌این می‌‌شود فقیه در دین.

برخی گفتند این انذار ندارد چون فقط راوی است، راوی که منذر نیست. مرحوم شیخ این را جواب داده فرموده بالالتزام منذر هم نیست وقتی به مردم می‌‌گوید مردم!‌ خودم شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود کسی که به زنش وعده بدهد و خلف وعده بکند عذاب می‌‌شود، این می‌‌شود انذار، انذار ضمنی. علاوه بر این‌که حالا اگر آمد گفت از خدا بترسید، این شخص بعد از نقل این حدیث گفت از خدا بترسید، ‌وعده دروغ به همسرتان ندهید این‌که مسلما انذار هست و عرفا الغای خصوصیت می‌‌کند حالا این را بگوید یا نگوید چه تاثیری دارد بالاخره او از امام نقل کرد که وعده دروغ به همسرتان ندهید حالا کنارش بگوید از خدا بترسید که عرفا انذار مسلما صدق می‌‌کند یا نگوید، الغای خصوصیت می‌‌شود.

پس این اشکال به نظر ما وارد نیست که بگویید آیه نفر اختصاص دارد به حجیت فتوای فقیه، نه، ‌اطلاق دارد هم فتوای فقیه را می‌‌گیرد هم روایت راوی را می‌‌گیرد به شرط این‌که آن اشکالات قبلی را جواب بدهیم. اتفاقا در رساله فضل بن شاذان حدیثی نقل می‌‌کند که هم تفقه در دین را می‌‌گوید هم نقل احادیث را هر دو را دارد بعد هم آیه فلولا نفر را می‌‌خواند این به عنوان مؤید خوب است نمی‌خواهیم به این خبر استدلال کنیم تا بگویید مصادره به مطلوب است هنوز حجیت خبر ثقه را ثابت نکردید، ‌به عنوان مؤید که در رساله فضل بن شاذان هم تفقه فی الدین و هم نقل الاحادیث بعد هم می‌‌فرماید فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة.

[سؤال: ... جواب:] اگر یک راوی معنای حدیث را می‌‌فهمد و می‌‌آید انذار هم می‌‌کند آن مصداق آیه است، ‌یک راوی‌ای است ثقه است اما می‌‌گوید لم افهم من کلام الامام شیئا الا انه قال ما لفظه من اخلف وعده فعلیه لعنة الله، ثقه است اشتباه نمی‌کند در نقل متن اما می‌‌گوید شما برایم توضیح بدهید من اخلف وعده یعنی چه؟ عرف الغای خصوصیت می‌‌کند، اگر بنا باشد خبر ثقه حجت باشد فرقی نمی‌کند بین آن ثقه‌ای که معنای حدیث را خوب می‌‌فهمد و آن کسی که معنای حدیث را نمی‌فهمد ولی ثقه است در نقل مطلب چون معنای حدیث را خوب نمی‌فهمد اتفاقا کلمه به کلمه حدیث را که از امام شنیده می‌‌گوید تا مبادا یک وقت خلاف امانت بشود، آنی که مطلب حدیث را می‌‌فهمد چه بسا دستش بازتر است نقل به معنا می‌‌کند و این نقل به معناها گاهی تغییراتی در متن به وجود می‌‌آورد، عرف بین این‌ها فرق نمی‌گذارد می‌‌گوید خبر ثقه اگر حجت باشد در همه این‌ها حجت است.

این راجع به آیه نفر.

آیات دیگری هست که برخی از بزرگان اصلا مطرح نمی‌کنند مثل آقای سیستانی دو تا آیه را مطرح کردند و گفتند دلالت نمی‌کند بر حجیت خبر ثقه، و السلام، حالا ما این آیات دیگر را هم که جای بحث دارد مطرح کنیم:

آیه سوم آیه کتمان است ان الذین یکتمون ما انزل الله من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون. گفتند خدا فرمود واجب است عالم اظهار علم کند مطلقا حتی اگر می‌‌داند که مستمع وثوق به صدق او پیدا نمی‌کند، اگر این مستمع که عالم می‌‌داند وثوق به صدق او پیدا نمی‌کند واجب نباشد قبول کند قول عالم را تعبدا کار عالم می‌‌شود لغو، عالم! تو واجب است اظهار علم بکنی و لکن این جاهل لازم نیست از تو قبول بکند چون وثوق به صدق تو ندارد، عالم می‌‌گوید من را مسخره کردی؟ بیکارتر از من گیر نیاوردی؟ می‌‌گوید برو هزینه بکن برو آنجا با این‌که می‌‌دانی هر چی بگویی مردم می‌‌گویند معلوم نیست راست بگوید ولی باید بروی مردم هم نباید قبول کنند چون علم پید نمی‌کنند نباید قبول کنند عرف می‌‌گوید این چه کاری بود لغو است و لذا گفتند وجوب اظهار عالم علمش را مطلقا حتی در این فرضی که می‌‌داند اگر اظهار کند دیگران وثوق پیدا نمی‌کنند اگر کنارش قبول قول تعبدا بر مستمع واجب نباشد این لغو است و لذا از اطلاق وجوب اظهار علم بر عالم کشف می‌‌کنیم پس قبول بر مستمع واجب است تعبدا حتی اگر علم به صدق این عالم پیدا نکند و هذا هو حجیة خبر الثقة.

تامل بفرمایید ان‌شاءالله ببینیم این استدلال تمام است یا نه فردا بحث می‌‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.